

A Persian fragment on medicine from Vazurgmihr

This fragment exists in two books: One, in the *Xradnāma* (N° 328, 25^v-28^r, Nafiz Pasha Library, Istanbul); the other in the *Naṣīḥat al-Mulūk* of Ġazzālī.

[از نصیحة الملوك^۱]

گروهی از حکما بزرجمهر را پرسیدند که: ما را از بابِ حکمت چیزی به گوی چنان که ما را سود دارد به تن و جان، تا بدان کوشیم، و آن چه ما را زیان دارد، تا از آن دور باشیم؛ و ایزد تعالی تو را پاداش نیکی دهد.

گفت: آگاه باشید که چهار چیز بینائی چشم را بیفزاید، و چهار چیز به کاهد. و چهار چیز تن را فربه کند، و چهار چیز تن را نزار کند. و چهار چیز تن را درست دارد، و چهار چیز تن را شکسته دارد. و چهار چیز دل را زنده کند، و چهار چیز دل را به میراند.

اما آن چهار چیز که بینائی را بیفزاید: یکی سبزه، خرم، و دیگر آبِ روان، و سیمِ میِ روشن، و چهارم دیدارِ دوستان.

و آن چهار چیز که بینائی به کاهد: یکی طعامِ شور خوردن، و دیگر آبِ گرم ریختن بر سر، سدیگر اندر چشمه، آفتاب نگرستن، و چهارم دیدارِ دشمن دیدن.

اما آن چهار چیز که تن را فربه کند: یکی جامه، نرم، و دیگر بیغم زیستن، و سدیگر بویِ خوش، و چهارم خوابِ گرمگاهی.

اما آن چهار چیز که تن را نزار کند: یکی گوشتِ قدید خوردن، دوم جماع بسیار کردن، و سدیگر اندر گرمابه دیر بودن، چهارم شبانگاه زود خفتن و جامه، درشت پوشیدن.

و اما آن چهار چیز که تن را درست دارد: یکی طعام به وقت خوردن، و دیگر اندازه، هر چیز نگاه داشتن، و سدیگر کار سخت ناکردن، چهارم غم بیهوده نه خوردن.

و آن چهار چیز که تن را شکسته دارد: یکی به راهِ دشوار رفتن، دیگر بر ستور حرون نشستن، سدیگر بر ماندگی راه رفتن، چهارم با پیرزن جماع کردن.

و آن چهار چیز که دل را زنده کند: یکی خرد شایسته، دیگر استاد دانا، سوم انباز امین و عیالِ موافق، چهارم دوستِ سازگار و مساعد.

^۱ محمد غزالی طوسی، نصیحة الملوك ج. همائی، تهران، ۱۳۵۱، ۲۲۷-۲۲۹.

اما آن چهار چیز که دل را به میراند: سرما، زمهریر، و دیگر گرماء سموم، سدیگر
دود تلخ، چهارم بیم دشمن.

و هم بزرجمهر گوید که: علم اولین و آخرین اندرین دو سخن است. گفت: اگر
دهش به بخشش است، پس کوشش چیست؛ و اگر سرانجام مرگ است پس رامش
چیست و نازیدن از بهر چیست؟

[از خردنامه]

گفتار بزرجمهر حکیم اندر نکته چند که به علم بجشکی تعلق دارد

بزرجمهر حکیم را گفتند که: ما را از باب بجشکی چیزی یاد کن تا از تو یادگار
داریم!

بزرجمهر گفت: چهار چیز بینائی بیفزاید، و چهار چیز بینائی به کاهد. و چهار چیز
تن را فربه کند، و چهار چیز تن را نزار کند.

اما آن چهار چیز که بینائی چشم را بیفزاید: یکی سبزه، خرم، و دیگر آب روان، و
سیم شراب روشن، و چهارم روی دوست دیدن.

اما آن چهار چیز که بینائی را به کاهد: یکی طعام شور خوردن، و دیگر آب سوزان
بر سر ریختن، و سیم اندر چشمه آفتاب نگرستن، و چهارم روی دشمن دیدن.

اما آن چهار چیز که تن را فربه کند: یکی جامه نرم و باریک پوشیدن، و دیگر
عطرهء خوش بوییدن، سیم خویشتن پاکیزه داشتن، چهارم چون طعام به خورد به
خسب.

اما آن چهار چیز که تن را لاغر کند: یکی گوشت قدید خوردن، دوم شب بسیار
رفتن، سیم اندر گرمابه بسیار نشستن، چهارم بامداد خفتن.

دیگر گفت که: چهار چیز تن را به میراند، و چهار چیز تن را درست کند، و چهار
چیز دل را زنده کند، و چهار چیز دل را به میراند.

اما آن چهار چیز که تن را درست کند: طعام به وقت خوردن، و اندازهء طعام نگاه
داشتن، و شام به گاه خوردن، و کار سخت ناکردن.

اما آن چهار چیز که تن را بیمار کند: یکی بر بالا شدن به دشواری، دیگر بر ستور
بسیار نشستن، سیم تمتع بسیار کردن، چهارم بر ماندگی رفتن و با گنده پیر مجامعت
کردن.

اما آن چهار چیز که دل را زنده کند: خرد شایسته، و استاد دانا، و انباز امین، و دوست سازگار.

اما آن چهار چیز که دل را به میراند: سرماه زمهریر، و گرماء سموم، و سخن تلخ شنیدن، و از دشمن ترسیدن.

و هم بزرجمهر گوید که: علم اولین و آخرین اندرین دو سخن است. گفت: اگر دهش به بخشش است، پس کوشش چیست؛ و اگر سرانجام مرگ است پس رامشن چیست و نازیدن از بهر چیست؟

[ایدر به پارسیگ:]

dānāg-ē ō vazurgmihr pursīd kū : -mān abar bizeškīh hān tis
gōb ī-mān sūd ped tan ud ruvān dā abar toxšem, ud hān ī-mān
zyān dā dūr pahrēzem !

guft kū :cahār tis vēnāgīh ī cašm bē abzāyed, ud cahār tis bē
kāhed. cahār tis tan frabih kuned, ud cahār tis nizār. cahār tis tan
drust dāred, ud cahār tis škastag. cahār tis dil zīvēned, ud cahār
tis mīrēned.

hān ī cahār tis ī vēnāgīh bē abzāyed : marv hūram, ud āb
ravān, ud may rōšn, ud vēnišn ī dōstān

hān ī cahār tis ī vēnāgīh bē kāhed : x^varišn ī sōr x^vardān, ud
āb ī garm abar sar rixtan, ud andar cašmag ī aftāb nigeristan, ud
dušmen dīdan.

hān ī cahār tis ī tan frabih kuned : vastarg ī narm, ud bōy ī
x^vaš, ud tan ī pākīzag, ud x^vāb ī garmgāhīg.

hān ī cahār tis ī tan nizār kuned : gōšt nameksūd² x^vardān, ud
marzišn vas kirdan, ud andar garmābag dagr pādan, ud būšāsp
kirdan.

hān ī cahār tis ī tan drust dāred : x^varišn ped gāh x^vardān,
peymān ī x^varišn (ud harv tis) dāštan, ud kār saxt nē kirdan, ud
andōh abēcim nē burdan.

hān ī cahār tis ī tan škastag dāred : ō rāh ī dušx^vār raftan, ud
abar stōr ī abāzsār nišastan, ud ped māndagīh raftan, ud abāg zan
ī pīr marzišn kirdan.

² . → RP 58.69 gōšt puxtag ... brištag ... nameksūd.

hān ī cahār tis ī dil bē zīvēned : xrad ī šāyistag, ud avistād ī dānāg, ud hambāz ī avistvār (ud zan ī husāz), ud dōst ī husāz (ud dastyār).

hān ī cahār tis ī dil bē mīrēned : sarmāg ī afsarāg, ud garmāg ī sōzāg, ud soxan ī taxl, ud sahm ī dušmen.

ēn-z guft kū : fradum ud abdum dānišn andar ē do soxan : agar dahišn ped baxšišn, ā toxšišn cē ? ud agar hanzām marg, rāmišn cē ud nāzišn cim ?